

## واقع‌گرایی تدافعی و منطق موجودیت ناتو پس از یازده سپتامبر

دکترسید علی منوری\* - استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی  
دکتر مجید محمدشریفی - دانش‌آموخته روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۲۷

### چکیده

با پایان جنگ سرد و معادلات حاکم بر آن به‌نظر می‌رسید که سرمشق واقع‌گرایی از تبیین تداوم موجودیت اتحادیه ناتو ناتوان است. این در حالی بود که ناتو، متعاقب پایان جنگ سرد در رویدادهای بالکان درگیر شده و از این نظر در حال تجربه فصلی نوین در تطور تاریخی خود بود. در ادامه تحولات پس از جنگ سرد، وقوع رویداد یازده سپتامبر ناتو را کاملاً متوجه تهدیدات برآمده از تروریسم کرد. در این ارتباط، استناد به ماده (۵) معاهده واشنگتن پس از رویداد یازده سپتامبر توسط اتحادیه برای اولین بار از زمان شکل‌گیری آن، مبین آن است که درک ناتو از تهدید تروریسم بیش از پیش، آن را در جهت توسعه نهادی و تداوم موجودیت خود سوق داده است. این مقاله در صدد توضیح تداوم موجودیت ناتو از منظر واقع‌گرایی تدافعی، در ادامه اصلاحات صورت پذیرفته در برنامه پژوهشی واقع‌گرایی است. به‌عبارت‌دیگر پرسش اصلی این مقاله این است که واقع‌گرایی چگونه می‌تواند موجودیت ناتو پس از یازده سپتامبر را تبیین کند؟ در پاسخ به این پرسش این مقاله واقع‌گرایی تدافعی را پیشرفتی در برنامه پژوهشی واقع‌گرایی می‌داند که ضمن حفظ هسته مرکزی واقع‌گرایی می‌توان پاسخگوی تحولات جدید ناتو حفظ موجودیت آن پس از یازده سپتامبر باشد.

واژه‌های کلیدی: ناتو، یازده سپتامبر، واقع‌گرایی تدافعی.

## مقدمه

مقصود اصلی از انعقاد «معاهده واشنگتن»<sup>۱</sup> و به تبع آن شکل‌گیری سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)<sup>۲</sup> در آوریل ۱۹۴۹ جلوگیری از حمله نظامی شوروی به اروپای غربی و دفاع از اروپا در برابر حمله احتمالی در صورت شکست استراتژی بازدارندگی بود. در عین حال اتحاد ناتو به ایجاد صلح و امنیت در میان اعضای آن به‌عنوان کشورهای دموکراتیک نیز تمایل داشت (Wallander, 2000: 712-3). از این منظر شکل‌گیری ناتو نتیجه آرایش تمدن غرب در دوره زمانی پس از جنگ جهانی دوم بود. در این دیدگاه، ایالات متحده امری استثنایی در تمدن غرب، و تمدن غرب، امری استثنایی در میان سایر تمدن‌های جهان بود؛ بنابراین، هدف مداخله فعالانه ایالات متحده در حوزه آتلانتیک شمالی و تدوین معاهده واشنگتن، حفظ تمدن غرب در حوزه جغرافیایی تحت پوشش آن بود (Jackson, 2003: 244-6).

ناتو در کنار مقابله با تهدید شوروی نقشی مهم در پیشبرد ثبات در اروپای غربی ایفا کرد. برای بیش از چهار دهه سال حضور ایالات متحده در چارچوب ناتو، نقشی ثبات‌بخش و سازنده در اروپای غربی و همین‌طور میان شرق و غرب ایفا کرد. در واقع ناتو علاوه بر ایجاد سد در برابر سلطه شوروی در اروپای غربی، از احیای مخاصمات داخلی در اروپای غربی که پیش از آن دو جنگ جهانی را رقم زده بود، جلوگیری به عمل آورد. بدین ترتیب حضور ایالات متحده در ناتو چارچوبی امنیتی را فراهم کرد که دشمنان پیشین توانستند در داخل آن الگوهای نوین همکاری را ایجاد کنند؛ اگرچه ناتو زمینه پیشوایی جهانی ایالات متحده را نیز فراهم آورد (Sloan, 1995: 218-9). در عین حال اروپاییان در نتیجه تقسیم کار دفاعی و نظامی جزئی، اما نتیجه‌بخش خود با ایالات متحده از این کشور سواری رایگان<sup>۳</sup> می‌گرفتند (Lake, 2001: 145-6).

با پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی واقع‌گرایان انتظار داشتند که ناتو به سرعت فروپاشد. در عوض، نولیبرال‌ها چنین استدلال می‌کردند که ناتو به تحقق شرایطی که منجر به وقوع

1- Washington Treaty

2- North Atlantic Treaty Organization(NATO)

3- Free-riding

صلح در اروپا پس از سال ۱۹۴۵ شد کمک کرده و بنابراین دوام آن محتمل است (Hemmer & Katzenstien, 2002: 576). به عبارت دیگر تداوم ناتو نه تنها همه مفروضات واقع‌گرایانه را درخصوص انحلال اتحادیه‌ها در صورت فقدان یک تهدید خارجی به چالش طلبید، بلکه علی‌رغم این دیدگاه ناتو بار دیگر به‌عنوان نهاد دفاعی اصلی و هسته نظام امنیتی اروپا سر برآورد (Bjola, 2002: 131).

پس از برگزاری اجلاس سران ناتو در لندن در ژوئیه ۱۹۹۰، در نوامبر همین سال، اتحادیه ناتو و ورشو معاهده نیروهای متعارف اروپا<sup>۱</sup> و یک اعلامیه مشترک درخصوص تعهد به عدم تجاوز که به منشور پاریس<sup>۲</sup> موسوم شد، امضاء کردند. متعاقب آن، همه اعضا کنفرانس امنیت و همکاری اروپا نیز منشور پاریس را در جهت ایجاد یک اروپای نوین امضاء کردند. پذیرش این تعهدات به‌مثابه پایان رسمی جنگ سرد در نظر گرفته شد؛ که این خود، به‌معنای ایجاد یک مبنای سیاسی و همکاری جوانه برای امنیت اروپا بود (Wallander, 2000: 717). در این تاریخ، اتحادیه ناتو و پیمان ورشو با صدور بیانیه‌ای مشترک یکدیگر را به‌عنوان نیروهای «غیرمتخاصم» مورد شناسایی قرار دادند. آنها امنیت را مقوله‌ای «غیرقابل تقسیم» دانستند (Yost, 2001: 589). بدین ترتیب در نتیجه تحولات داخلی اتحاد جماهیر شوروی از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد - که فروپاشی آن و پایان جنگ سرد را در پی داشت - راه تداوم حیات و گسترش اتحادیه ناتو هموار شد. این در حالی بود که به‌رغم اظهار نظرهای شارحان این تفکر که فلسفه وجودی ناتو وابسته به مقتضیات زمانی دوران جنگ سرد و رویارویی‌های نظامی، سیاسی و ایدئولوژیکی دنیای دوقطبی است و از این رهگذر با فروپاشی این ساختار ناتو نیز همانند ورشو مضمحل خواهد شد، این سازمان همچنان به حیات خود ادامه داد.

با توجه به مطالب فوق این مسأله مهم مطرح می‌شود که آیا به‌راستی نمی‌توان تداوم موجودیت ناتو را در سال‌های آغازین دهه دوم سده بیست و یکم توضیح داد؟ به‌عبارت دیگر با توجه به تداوم برنامه پژوهشی واقع‌گرایی در فضای پس از جنگ سرد، آیا نظریه مذکور حقیقتاً

1- Conventional Force in Europe

2- Charter of Paris

از توضیح مسألهٔ تداوم ناتو عاجز است؟ بدون تردید پاسخ نویسندگان این مقاله به این پرسش‌ها و پرسش‌های این‌چنینی منفی است. این نقطه‌نظر از آنجا ناشی می‌شود که واقع‌گرایی جریانی یکدست نیست و می‌توان با توجه به رویکردهای جدید در بطن آن دامنهٔ توضیح‌دهندگی آن را گسترش داد. در این میان واقع‌گرایی تدافعی از جمله ابداعات نوین واقع‌گرایی پس از جنگ سرد است. مرور ادبیات نظریهٔ واقع‌گرایی مؤید آن است که سیاست میان‌ملت‌ها: تلاش برای قدرت و صلح (1993)، اثر مورگنتا و نظریهٔ سیاست بین‌الملل (1979)، اثر والتس، به‌عنوان تأثیرگذارترین متون روابط بین‌الملل در قالب واقع‌گرایی کلاسیک<sup>۱</sup> و نوواقع‌گرایی<sup>۲</sup> (واقع‌گرایی ساختاری<sup>۳</sup>)، راه را برای تداوم سرمشق واقع‌گرایی هموار کردند. بدین لحاظ، واقع‌گرایی نوکلاسیک<sup>۴</sup> - از جمله واقع‌گرایی تدافعی<sup>۵</sup> - نیز چنین تأثیری دارد.

با توجه به ملاحظات فوق، این مقاله در صدد پاسخ به این پرسش مهم است که چگونه می‌توان تداوم موجودیت ناتو را پس از جنگ سرد بر مبنای نظریهٔ واقع‌گرایی تدافعی توضیح داد؟ در پاسخ به این پرسش، این مقاله از چهار بخش تشکیل شده است. در بخش اول و پس از مقدمه. در بخش دوم بهره‌های نظری واقع‌گرایی تدافعی مورد توجه قرار می‌گیرد. در بخش سوم تحولات ناتو پس از جنگ سرد بررسی می‌شود و در بخش چهارم تداوم موجودیت ناتو از چشم‌انداز واقع‌گرایی تدافعی مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرد. نهایتاً در بخش آخر از کلیهٔ مطالب ارائه شده جمع‌بندی به عمل می‌آید.

### روش تحقیق

با در نظر داشت مقصود این پژوهش برای کاربست نظریهٔ واقع‌گرایی تدافعی در تبیین تداوم و تحول سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) پس از یازده سپتامبر کوشش نویسندگان بر آن بوده است تا با تبیین گزاره‌های این نظریه و تطابق آنها با تحولات ناتو، چرایی تداوم این نهاد امنیتی

---

1- Classical Realism  
2- Neorealism  
3- Structural Realism  
4- Neoclassical Realism  
5- Defensive Realism

بین‌المللی تشریح و تبیین شود؛ از این روی روش توصیفی-تبیینی استفاده شده است. به عبارت دیگر از یک سو به توصیف تحولات ناتو و گزاره‌های نظریه واقع‌گرایی تدافعی و از سوی دیگر تبیین این تحولات بر اساس این نظریه پرداخته شده است.

### چارچوب نظری: واقع‌گرایی تدافعی، پیشرفتی در برنامه پژوهشی واقع‌گرایی

واقع‌گرایی تدافعی نقطه‌عطفی در تطور سرمشق واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد محسوب می‌شود. این گفته بیش از پیش مبین آن است که تا زمانی که دولت-کشورها به بقای خود ادامه دهند، امنیت‌جویی و دغدغه‌های امنیتی اصلی‌ترین دستور کار آنها را تشکیل می‌دهد. بدیهی است این دستور کار در صدر مسائل نظام بین‌الملل که از دولت‌ها تشکیل شده است، قرار می‌گیرد. باید خاطر نشان ساخت که با عنایت به نظریه پلی‌هیوریستیک<sup>۱</sup>، به‌عنوان مجموعه‌ای از روش‌های اکتشافی که متضمن پذیرش انتخاب بدیلی توسط تصمیم‌گیران است که به لحاظ سیاست‌گذارانه بیشترین اهمیت را دارد (Dacey & Carlson, 2004 & Tchantouridze, 2007)، می‌توان چنین ادعا کرد که مسائل سیاست جهان، دست‌کم برای کارگزاران دولت‌ها، حول امنیت تمرکز می‌یابد. با این ادعا گویی روابط بین‌الملل از توصیف شکسپیری امنیت به صورت «بزرگ‌ترین دشمن موجودات فناپذیر» گریزی ندارد.

با مطالعه متون و ادبیات موجود در سال‌های اخیر و توجه به جنبه‌های کاربردی و عملی سرمشق واقع‌گرایی می‌توان به این نتیجه دست یافت که نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک - اعم از تدافعی و تهاجمی - تلاشی در خور ستایش در جهت اصلاح و تنقیح نظریه واقع‌گرایی کلاسیک است؛ ثانیاً، نظریه مذکور پاسخ دندان‌شکنی به دانش‌پژوهان منتقد به سرمشق واقع‌گرایی است که در تداوم روند خود از درون نظریه نوواقع‌گرایی (واقع‌گرایی ساختاری) والتس ظهور و بروز

#### 1- Poliheuristic Theory

لازم به توضیح است که معادل فارسی مناسبی برای رویکرد پلی-هیوریستیک در روابط بین‌الملل وجود ندارد و به همین دلیل از خود این واژه استفاده می‌شود. پلی-هیوریستیک نوعی روش تحلیل تصمیم‌گیری رهبران در سیاست خارجی است. بنگرید به:

Raymond Dacey and Lisa J. Carlson (2004) Traditional Decision Analysis and the Poliheuristic Theory of Foreign Policy Decision Making, Journal of Conflict Resolution, 48; 38.

یافته و بر جریان اصلی علمی ایالات متحده مسلط شده است. از دید لیو برخلاف واقع‌گرایی ساختاری که قدرت را بر مبنای توانمندی مادی توضیح می‌دهد، واقع‌گرایی کلاسیک با نفی این رابطه یک‌سویه، قدرت را معادل نفوذ در نظر نگرفته، و تفسیری روان‌شناختی برای تبدیل قدرت به نفوذ دارد. همچنین مورگنتا، نماینده اصلی واقع‌گرایی کلاسیک، می‌پذیرد که جهان اجتماعی پیچیده بوده و با توجه به عدم قطعیت حاکم بر کنش کنشگران، کنش مذکور در مواردی غیرعقلانی خواهد بود (Lebow, 2010: 64-70).

همچنان که تالیافرو می‌گوید واقع‌گرایی نوکلاسیک نظریه‌ای برای تبیین رفتار خارجی دولت‌ها است. این نظریه بر مواردی چون دکترین نظامی، ترجیحات اتحاد، سیاست اقتصادی خارجی، و تعقیب دیپلماسی همسازانه یا تخصیصی تمرکز می‌کند (Taliaferro, 2000/01: 136). در چارچوب واقع‌گرایی نوکلاسیک، واقع‌گرایی تدافعی فراتر از واقع‌گرایی ساختاری می‌رود و این مسئله را تبیین می‌کند که دولت‌ها در نظام بین‌الملل چگونه اقدام می‌کنند. با این هدف واقع‌گرایان تدافعی دو سطح داخل و نظام بین‌الملل را ترکیب می‌کنند (Mearsheimer, 2010, p.84).

در ادامه بررسی واقع‌گرایی نوکلاسیک، می‌توان بر نقطه نظرات والت، به‌عنوان تأثیرگذارترین نماینده واقع‌گرایی تدافعی متمرکز شد. والت، نظریه پرداز برجسته رویکرد واقع‌گرایی تدافعی، چنین استدلال می‌کند که دولت‌ها، منحصراً و ابتدائاً در واکنش به توزیع توانمندی‌ها صف‌آرایی نمی‌کنند. از دید وی، وضعیت عدم توازن تهدید گزینه‌های پیش روی اتحاد دولت‌ها را تعیین می‌کند؛ به‌ویژه در شرایطی که یک دولت یا یک ائتلاف خطرناک تلقی شود (Schweller, 1994, p.75). از دید والت، رفتار موازنه‌گری<sup>۱</sup> باید به‌عنوان واکنشی نسبت به تهدید درک شود. از این نظر قدرت و تهدید بر هم منطبق بوده، ولی یکسان نیستند (Mastanduno, 1997: 59).

والت با طرح اصطلاح «موازنه تهدید»<sup>۲</sup> درصدد اصلاح و تنقیح نظریه سنتی موازنه قوا برمی‌آید (Vasques, 1997: 904). در نگاه وی سیاستگذاران در برابر دولت‌هایی که بزرگترین تهدید را نشان می‌دهند دست به برقراری موازنه می‌زنند؛ خواه این دولت‌ها در زمره قدرتمندترین

1- Balancing Behavior

2- Balance of Threat

دولت‌ها باشند و یا نه. در اینجا تهدیدات عینی و مشخص نبوده، بلکه بدین دلیل که آنها در برگیرنده تمایلات تهاجمی هستند، از آنها معنای توانمندی مستفاد می‌شود (Karuse & Williams, 1996: 239). اگرچه واقع‌گرایی ساختاری والتس، همچنان که دانلی می‌گوید، با خلاصه کردن ویژگی‌های دولت‌ها در مقوله توانمندی و عدم توجه به ویژگی‌های داخلی، قدرت تبیینی خود را از دست داد، اما والت برای حل این مشکل، مفهوم موازنه تهدید را جایگزین مفهوم موازنه قدرت ناشی از توانمندی‌ها ساخت (Donnelly, 2005: 41-2). همچنین واقع‌گرایی تدافعی با توجه به موازنه تهاجم-تدافع برای دولت‌ها، «میزان مناسب قدرت» را مد نظر قرار می‌دهد (Elman, 2007: 18).

سطح تهدیدی که یک دولت نسبت به سایر دولت‌ها نشان می‌دهد ترکیبی از قدرت انباشته<sup>۱</sup>، مجاورت جغرافیایی<sup>۲</sup>، توانمندی تهاجمی<sup>۳</sup> و تلقی تجاوزکارانه از نیات دولت مذکور است (Schweller, 1994: 75). نکته حائز اهمیت در خصوص دیدگاه واقع‌گرایی تدافعی آن است که این رویکرد با ملحوظ داشتن عنصر ادراک<sup>۴</sup> تاحدودی از جریان اصلی واقع‌گرایی فاصله می‌گیرد و به دومین تصویر از نظریه روابط بین‌الملل میل می‌کند. لازم به توضیح است که کنت والتس در کتاب *انسان، دولت و جنگ* (۱۹۶۴) در توضیح دلایل وقوع جنگ سه تصویر از نظریه روابط بین‌الملل را ارائه داد. این تصاویر به ترتیب ناظر بر سرشت انسان، دولت و خصوصیت آنارشیک نظام بین‌الملل بودند. این گفته به معنای آن نیست که واقع‌گرایی تدافعی از اصول موضوعه واقع‌گرایی ساختاری والتس فاصله می‌گیرد. از این نظر لازم به ذکر است که واقع‌گرایی تدافعی استلزامات ساختاری و هرج و مرج گونه نظام بین‌الملل مورد نظر والتس را کاملاً می‌پذیرد (در مورد نقطه نظرات اصلی والتس بنگرید به: عسگرخانی، ۱۳۸۳). اما همچنان که بارکین به درستی اشاره می‌کند، نقطه قوت رویکرد واقع‌گرایی نوکلاسیک، قابلیت تجویزی آن است که

- 
- 1- Offence- Defence Balance
  - 2- Appropriate Amount of Power
  - 3- Aggregate Power
  - 4- Geographic Proximity
  - 5- Offensive Capability
  - 6- Perception

می‌تواند خود را در شکل‌گیری سیاست خارجی کنشگران نشان دهد (Barkin, 2009). واقع‌گرایی تدافعی از پیش، بر امکان وقوع رقابت یا همکاری انگشت تأکید نمی‌گذارد. برای واقع‌گرایی تدافعی رقابت نیز همچون همکاری مخاطره‌آمیز است. دولت‌ها نمی‌توانند پیشاپیش از نتیجه یک مسابقه تسلیحاتی یا جنگ مطمئن باشند. آنها چنین رقابتی که امنیت آنها را به مخاطره اندازد رها می‌کنند (Taliaferro, 2000/01: 138). بنابراین وقوع هرگونه رقابت یا همکاری به ادراک فردی یا جمعی کنشگران از سطح تهدید بستگی دارد. اینکه نیت یا اقدامات یک کنشگر یا گروهی از آنان تهدیدآمیز تلقی شود، تا حد بسیاری می‌تواند تعیین‌کننده رقابت‌آمیز یا همکاری‌جویانه بودن قواعد بازی آنان باشد. در این جهت باید خاطر نشان کرد از آنجا که نظریه پردازان واقع‌گرایی تدافعی بر این باورند که سیاست بین‌الملل بیشتر شبیه یک معمای زندانی یا یک معمای امنیتی پیچیده‌تر است (Jervis, 1998: 986)، در وضعیت عدم قطعیت، عنصر ادراک نقش مهمی در تعاملات کنشگران ایفا می‌کند. براین اساس اگر کنشگران تلقی تهدیدآمیز از موقعیت یکدیگر داشته باشند، آنگاه بدون توسل به همکاری بازی را به انگیزه تقلیل هزینه‌های احتمالی پیش می‌برند؛ اما عکس این حالت، اگر کنشگران فاقد تلقی تهدیدآمیز از موقعیت یکدیگر باشند، آنگاه این امکان وجود دارد که کنشگران مذکور به سازوکارهای همکاری‌جویانه توسل جویند و هزینه‌های احتمالی را سرشکن کرده یا به کلی رفع کنند (Monavari, 2009: 35).

والت در مقاله‌ای تحت عنوان «قدرت پیش‌رونده واقع‌گرایی» با توجه به انتقادات واسکز (۱۹۹۷) از سرمشق واقع‌گرایی چنین عنوان کرده که وسعت دامنه و تنوع برنامه پژوهشی واقع‌گرایی نشانی از انحطاط این نظریه نیست و اینکه نمی‌توان از ویژگی پیش‌رونده واقع‌گرایی چشم‌پوشی کرد (Walt, 1997). درواقع از دید والت، پیشرفت نظریه واقع‌گرایی مبتنی بر مدل فلسفه علمی لاکاتوشی است. با این منطق، واقع‌گرایی تدافعی والتی مستظهر به واقع‌گرایی ساختاری والتسی، و واقع‌گرایی ساختاری والتسی مستظهر به واقع‌گرایی کلاسیک مورگنتای است. این به معنای آن است که هسته مرکزی سرمشق واقع‌گرایی مورد پذیرش تمامی رویکردهای



واقع‌گرایی است. از سوی دیگر واقع‌گرایی تدافعی به لحاظ معرفت‌شناختی و روش‌شناختی بسیار بیش از سایر سرمشق‌های روابط بین‌الملل متناظر با واقع‌گرایی علمی<sup>۱</sup> در سنت فلسفه علم معاصر است؛ چرا که هم بر هستی‌های مشاهده‌پذیری چون توانمندی‌های مادی تمرکز کرده و هم هستی‌های مشاهده‌ناپذیری چون ادراکات و تصورات را مد نظر قرار می‌دهد.

در مجموع می‌توان شاخصه‌های مورد نظر واقع‌گرایان تدافعی را در موارد زیر خلاصه کرد:

- نظام بین‌الملل همچنان محیطی آنارشیک و فاقد قدرت فائده مرکزی است.
- امنیت وجودی مهمترین انگیزه دولت‌ها در سیاست بین‌الملل است.
- تصور از تهدیدات موتور محرکه رفتار دولت‌ها در روابط بین‌الملل است.
- ائتلاف‌ها و اتحادها بر اساس تصور از تهدید مشترک شکل می‌گیرند.
- توازن نه در مقابل قدرتمندترین موجودیت‌های نظام بین‌الملل بلکه در مقابل تهدیدات بزرگ انجام می‌شود.

اکنون با توجه با ارائه استلزامات و القائات نظریه واقع‌گرایی، در بخش بعدی تحولات ناتو پس از جنگ سرد بررسی و در ادامه موجوبیت ناتو پس از یازده سپتامبر بر مبنای استلزامات واقع‌گرایی تدافعی و چگونگی برداشت از تهدید تبیین می‌شود.

### یافته‌های تحقیق

#### تحولات ناتو پس از جنگ سرد

از آنجا که توضیح تداوم موجودیت ناتو پس از جنگ سرد از منظر واقع‌گرایی تدافعی نیازمند آگاهی بر تحولات این اتحادیه در دوره زمانی مورد نظر است، در این بخش مطالبی مختصر در خصوص تحولات مذکور ارائه می‌شود. نکته مهم از این رهگذر آن است که باید تحولات مورد نظر را به دو دوره پیش و پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ تقسیم کرد، چه اینکه پس از رویدادهای تروریستی یازده سپتامبر روند تثبیت موجودیت ناتو با حضور در افغانستان تشدید شد.

اتحادیه ناتو در جریان تکوین موجودیت خود پس از جنگ سرد به تدریج سازوکارهایی را

چه به لحاظ نهادی و چه به لحاظ عملی جهت گسترش اعضاء و شرکای خود ایجاد کرد. برخی از مهمترین این سازوکارها مشتمل بر «شورای همکاری آتلانتیک شمالی»<sup>۱</sup> (و نهاد جایگزین آن «شورای مشارکت اروپا- آتلانتیک»<sup>۲</sup>)، «طرح مشارکت برای صلح»<sup>۳</sup>، «طرح اقدام عملی به عضویت»<sup>۴</sup>، و «طرح‌های اقدام عملی مشارکت انفرادی»<sup>۵</sup> هستند.

از سوی دیگر باید در قالب تحولات ناتو پس از جنگ سرد به سیر اقدامات عملی اتحادیه در جریان بحران‌های بالکان و یازده سپتامبر نیز توجه کرد. با آغاز درگیری‌ها در جمهوری بوسنی و هرزگوین و با مشخص شدن نشانه‌های ضعف سازمان ملل متحد در اتخاذ اقدامات تنبیهی، تأمین و بشردوستانه در این خصوص، ناتو به صورت محدود وارد عرصه کارزار شد. در این جهت پس از تصویب قطعنامه ۷۵۷ توسط شورای امنیت سازمان ملل، ناتو در جهت اجرای مفاد قطعنامه‌های ۷۵۷ و ۷۵۷ شورای امنیت، از نوامبر ۱۹۹۲ با انجام عملیات «نگهبان تیزبین»<sup>۶</sup> در بحران بوسنی-هرزگوین حضور عملی یافت (Figa, 1996: 167). نقش ناتو در این مقطع بهره‌گیری از ناوگان دریایی خود و اتحادیه اروپای غربی در جهت نظارت بر اجرای تحریم‌های اقتصادی و تسلیحاتی وضع شده از سوی شورای امنیت دریای آدریاتیک بود (Drew, 1995: 13).

در کنار نیروی دریایی، نیروی هوایی ناتو نیز با مجوز شورای امنیت دست به اقداماتی در جهت پایان بخشیدن به بحران مذکور زد. در این ارتباط، ناتو عملیات منع پرواز<sup>۷</sup> را در آوریل ۱۹۹۳، عملیات کنترل آسمان<sup>۸</sup> را در اکتبر ۱۹۹۳ و ایجاد پوشش هوایی موسوم به «کاس»<sup>۹</sup> را به عهده گرفت (Monavari, 2005: 82). نقطه عطف از این رهگذر سرنگونی چهار هواپیمای جنگی صرب توسط هواپیماهای ناتو در فوریه ۱۹۹۴ بود که مقررات ممنوع پرواز را نقض کرده

1- North Atlantic Cooperation Council(NACC)

2- Euro-Atlantic Partnership Council(EAPC)

3- Partnership for Peace(PfP)

4- Membership Action Plan(MAP)

5- Individual Partnership Action Plans(IPAP)

6 - Sharp Guard

7 - Deny Flight Operation

8- Sky Monitoring

9- Close Air Support(CAS)

بودند. واقعه مذکور اولین درگیری نظامی، یا به عبارت دیگر اولین اقدام تهاجمی، ناتو پس از نزدیک به ۴۵ سال از زمان تأسیس آن بود (Leurdijk, 1996: 464-5). پس از این مرحله ناتو با ایجاد حملات هوایی تحت عنوان «عملیات نیروی با فرصت پیش‌بینی شده» در اوت و سپتامبر ۱۹۹۵ که دوازده روز به طول انجامید، نقش مهمی در تغییر موازنه قدرت بین طرف‌های درگیر و وادار نمودن رهبران صرب‌های بوسنی به انجام مصالحه ایفا کرد (NATO, 2005: 5).

همچنان‌که در سطور فوق به آن اشاره شد ناتو اقدامات خود را در یوگسلاوی براساس مجوز شورای امنیت سازمان ملل در قالب قطعنامه‌های ۷۵۲، ۷۵۷، ۷۷۰، ۷۷۶، ۷۸۱، ۸۱۶ و ۹۱۸ انجام داد. این اقدامات طیف متنوعی از نظارت بر اجرای تحریم‌های اقتصادی و تسلیحاتی، مساعدت به کمک‌های بشردوستانه، در اختیار نهادن پرسنل، آماد و وسائل ارتباط ملی، تا حمایت از مقر فرمانده «نیروهای حمایتی سازمان ملل» را در بر می‌گرفت (Aghaei, 2005: 283-7).

به‌دنبال موافقتنامه صلح دیتون در دسامبر ۱۹۹۵ در ایالات متحده بین طرف‌های درگیر و نهایی شدن آن در پاریس، مسئولیت نظامی بر روی زمین نیز به ناتو محول شد (Eide, 2001). در این جهت ناتو «نیروی اجرای صلح» را در جهت اجرای مفاد موافقتنامه دیتون در دسامبر ۱۹۹۵ تشکیل داد (NATO, 2005: 5). این نیرو در دسامبر ۱۹۹۶ به «نیروی ثابت آفرین» تغییر نام داد. صلح‌بانان ناتو در قالب این نیرو نه تنها به حفظ صلح در بوسنی و هرزگوین پرداختند، بلکه در اموری چون حمایت از پناهندگان و افراد بی‌سرزمین برای بازگشت به خانه‌های خود و جستجو برای یافتن مظنونین جرائم جنگی و کمک به اصلاح و بازسازی ارتش بوسنی نیز درگیر شدند (NATO, 2004: 16).

مرحله بعدی گسترش عملیات و مأموریت‌های ناتو، مداخله نظامی اتحادیه در جریان بحران کوزوو است. مداخله نظامی ناتو در کوزوو به دلیل متوقف نمودن فجایع انسانی و اعاده ثبات در مارس ۱۹۹۹ و به‌دنبال شکست اقدامات دیپلماتیک جهت حل بحران مذکور انجام گرفت.

- 
- 1- Operation Deliberate Force(ODF)
  - 2- United Nations Protection Forces(UNPROFOR)
  - 3- Implementation Force(IFOR)
  - 4- Stabilization Force(SFOR)

حملات هوایی اتحادیه به موضع صرب‌ها تحت عنوان «عملیات نیروی متحد»<sup>۱</sup>، ۷۸ روز به طول انجامید (NATO, 2005: 8). از این نظر حملات هوایی ناتو به یوگسلاوی سابق، به‌عنوان جلوه آشکاری از دگرذیسی حقیقی اتحادیه تلقی شد (Arbatov, 2000: 9).

با پایان یافتن حملات هوایی ناتو، نیروهای حافظ صلح ناتو تحت عنوان «نیروی کوزوو»<sup>۲</sup> به استناد امضای یک موافقتنامه فنی نظامی بین ناتو و فرماندهان یوگسلاو و همچنین قطعنامه ۱۲۴۴ شورای امنیت سازمان ملل، در ژوئن ۱۹۹۹ به استان کوزوو وارد شدند. این نیرو مسئول جلوگیری از تجدید خصومت‌ها بین طرف‌های درگیر، ایجاد یک محیط امن و غیرنظامی کردن ارتش آزادیبخش کوزوو بود. به علاوه، نیروهای تحت امر ناتو از تلاش‌های بشردوستانه بین‌المللی و فعالیت‌های نیروهای غیرنظامی بین‌المللی در جهت ایجاد یک محیط با ثبات به‌منظور توسعه استان مذکور حمایت به‌عمل آوردند (NATO, 2004: 17).

مرحله بعدی گسترش عملیات و مأموریت‌های ناتو پس از جنگ سرد، حضور اتحادیه در جمهوری مقدونیه است. از این نظر، بنا به درخواست دولت اسکوپییه، دبیر کل آن زمان ناتو، رابرتسون، یک تیم مدیریت بحران را جهت مذاکره با ارتش آزادیبخش ملی مقدونیه، که گروهی مسلح متشکل از شورشیان آلبانی تبار بودند و کنترل نوار بزرگی از جمهوری مقدونیه را در بخش غربی کشور به دست داشتند، به‌منظور برقراری آتش‌بس روانه ساخت. این تیم موفق به ترغیب ارتش آزادیبخش ملی جهت موافقت با آتش‌بس و حمایت از فرایند مذاکرات سیاسی جاری که حد اعلای آن، موافقتنامه ۱۳ اوت ۲۰۰۱ موسوم به «اهریدآ» بود، شد. متعاقب این موافقتنامه ناتو «عملیات برداشت اصلی»<sup>۳</sup> را به‌منظور سرکشی و نظارت بر خلع سلاح ارتش آزادیبخش ملی به اجرا درآورد. بعد از گذشت ۳۰ روز، نزدیک به ۴۰۰۰۰ جنگ‌افزار که به‌صورت داوطلبانه تحویل داده شده بودند، در نقاط تخصیص داده شده به این کار جمع‌آوری شدند. با درخواست حکومت مقدونیه، نیروهای ناتو به‌منظور حفاظت از ناظران غیرنظامی که وظیفه نظارت بر ورود دوباره

1- Operation Allied Force(OAF)

2- Kosovo Force(KFOR)

3- Ohrid

4- Operation Essential Harvest(OEH)

نیروهای امنیتی کشور را به مناطق بحرانی پیشین داشتند، به حضور خود ادامه دادند (NATO, 2005:7).

اما فصل تعیین‌کننده تحولات ناتو پس از جنگ سرد، پس از یازده سپتامبر شکل گرفت. آنچه که با عنایت به تحولات مابعد یازدهم سپتامبر اهمیت دارد، تحول راهبرد ناتو در جریان گسترش حوزه عملیات آن است. بر این اساس ایالات متحده آمریکا در کنار متحد سنتی خود بریتانیا در وهله نخست با بهره‌برداری سیاسی از ناتو و با استناد به ماده (۵) اساسنامه معاهده آتلانتیک شمالی که متضمن حق دفاع مشروع<sup>۱</sup> است، به افغانستان حمله کرد. این عملیات به «عملیات آزادی پایدار<sup>۲</sup>» موسوم شد. عملیات مذکور تحت امر ایالات متحده آمریکا انجام شد. البته نباید از خاطر دور ساخت که اتحادیه ناتو متأثر از رخداد یازدهم سپتامبر دو عملیات مهم دیگر، یعنی «عملیات یاری عقاب<sup>۳</sup>» و «عملیات کوشش فعال<sup>۴</sup>» را نیز به ترتیب در فضای هوایی ایالات متحده و شرق مدیترانه در اکتبر ۲۰۰۱ آغاز کرد (NATO, 2008: 3-4).

نقطه عطف در خصوص گسترش حوزه عملیات ناتو به افغانستان، به عهده گرفتن فرماندهی مأموریت «نیروی مساعدت امنیت بین‌المللی (ایساف)<sup>۵</sup>» بود. لازم به توضیح است که ایساف در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ و با تصویب قطعنامه ۱۳۸۶ شورای امنیت سازمان ملل متحد به منظور کمک به ایجاد ثبات و فراهم کردن شرایط لازم برای تحقق صلح پایدار شکل گرفت. این نیرو در همان دسامبر ۲۰۰۱ در افغانستان استقرار یافت در واقع این نیروی چندملیتی تحت سرپرستی و قیومیت سازمان ملل و فصل هفتم منشور ملل متحد در جهت اجرای صلح در افغانستان، بنیان نهاده شد (Khan, 2007: 60-1; Smith, 2006: 25 and Shimizu & Sandler, 2003: 123). با تصویب شورای آتلانتیک شمالی<sup>۶</sup> در آوریل ۲۰۰۳، ناتو فرماندهی ایساف را در اوت ۲۰۰۳ به عهده گرفت. نکته بسیار حائز اهمیت از این رهگذر آن است که با پذیرش فرماندهی ایساف از

- 
- 1- Legitimate Defence
  - 2- Operation Enduring Freedom(OEF)
  - 3- Operation Eagle Assist(OEA)
  - 4- Operation Active Endeavour(OAE).
  - 5- International Security Assistance Force(ISAF)
  - 6- North Atlantic Council(NAC)

سوی ناتو، این اتحادیه اولین مأموریت فرا اروپا - آتلانتیکی خود را آغاز کرد ( Dale, 2006: 2). این امر نقطه عطفی در تاریخ اتحادیه تا آن زمان قلمداد شده است. ناتو با پذیرش فرماندهی ایساف ایجاد ساختار فرماندهی و کنترل متمرکز در داخل یک محیط ائتلافی را تجربه کرد (Westerman, 2008: 22).

ناتو با پذیرش فرماندهی ایساف در اوت ۲۰۰۳، نقش رهبری جویانه خود را در جهت آغاز جست‌وجوها برای یافتن بن لادن و دیگر اعضاء شبکه تروریستی القاعده آغاز کرد ( Walker, 2006, p.6). بدین‌قرار ناتو که به‌منظور جنگ علیه تروریسم به افغانستان وارد شد، در سال ۲۰۰۶ مسئولیت کامل ایساف را به عهده گرفت و روند توسعه ایساف به سرا سر خاک این کشور را به پایان رساند (Ullman, 2007: 52).

اتحادیه ناتو با پیوند زدن امنیت حوزه اروپا- آتلانتیک، و در مقیاس گسترده‌تر امنیت بین‌المللی، با امنیت افغانستان، مأموریت خود در این کشور را در جهت منافع امنیتی جامعه اروپا- آتلانتیک، و حتی کل جامعه بین‌المللی، بازتعریف کرده است. مطابق با این نگرش ناتو به‌گونه‌ای غیرمستقیم بر نقش امنیتی بین‌المللی خود صحه می‌گذارد (Monavari, 2009: 205). ناتو با حضور خود در افغانستان بخشی از راهبرد اتحادیه پس از یازده سپتامبر را در جهت توسل جستن به رویه‌های مشارکت و منطقه‌سازی به‌منظور ایجاد ثبات به اجرا گذاشت. از سوی دیگر حضور ناتو در افغانستان نه صرفاً در جهت هدایت دوباره اقدام نظامی علیه تروریسم جهانی، که در جهت استقرار مجدد رویه‌های امنیت همکاری جویانه به‌منظور ایجاد تغییرات سیاسی نیز قابل توجه است (Adler, 2008: 212).

پس از حمله به افغانستان و تعیین کارکردهای نوین ناتو روند گسترش خود را با وارد کردن موضوعات جدید در دستور کار خود ادامه داد. از مهمترین این تحولات می‌توان به همکاری‌های دوجانبه ناتو با کشورهایی مانند روسیه و اوکراین اشاره کرد. شورای دائمی روسیه و ناتو<sup>۱</sup> و همچنین کمیسیون ناتو-اوکراین<sup>۲</sup> چارچوب نهادی آن همکاری‌ها را فراهم کرده است. ناتو

1. NATO-Russia Permanent Council

2. NATO-Ukraine Commission

همچنین همکاری‌های دوجانبه‌ای را با گرجستان پس از حمله روسیه به این کشور در سال ۲۰۰۸ در چارچوب کمیسیون ناتو-گرجستان<sup>۱</sup> آغاز کرده است (Flockhart, 2104: 24). در سال ۲۰۰۹ موضوع جدیدی به نام «آینده ناتو» وارد دستور کار این سازمان شد. اعضای ناتو در سال ۲۰۱۰ راهبرد جدید خود را بر مبنای مفاهیمی مانند «امنیت تضمین بخش» و «تعامل پویا» طراحی کردند. این راهبرد قرار است آینده تحولات ناتو در قرن بیست و یکم را شامل شود. همچنین در اجلاس سالانه ناتو در سال ۲۰۱۰ در لیسبون پرتغال موضوعات دیگری مانند «دفاع جمعی»، «مدیریت بحران» و «امنیت جمعی» بر اساس تحولات نوین امنیتی وارد دستور کار این سازمان شد. کشورهای عضو ناتو تلاش می‌کنند تا با انجام تغییراتی در این سازمان به مدیریت کامل و تمام عیار بحران‌های منطقه‌ای مبادرت کنند. هر یک از سه اصل یاد شده در اجلاس لیسبون مجدداً در اجلاس شیکاگو در سال ۲۰۱۲ مورد تأکید قرار گرفت (Gunther, 2012: 8). به نظر می‌رسد ناتو به‌عنوان موفق‌ترین اتحاد نظامی در طول تاریخ تلاش می‌کند تا با تعیین دستورکارهای امنیتی جدید موجودیت خود را تضمین کند. آینده تحولات امنیتی می‌توان نقشی مهم بر راهبردهای ناتو داشته باشد.

اکنون با مرور تحولات ناتو پس از جنگ سرد، به‌ویژه پس از تحولات تاریخ‌ساز یازده سپتامبر در جهت ارزیابی و تحلیل منطق موجودیت ناتو، تداوم ناتو پس از یازده سپتامبر را بر اساس گزاره‌های واقع‌گرایی تدافعی بررسی می‌کنیم. این بخش پاسخی است به سؤال اصلی مقاله درباره قدرت تبیینی واقع‌گرایی برای پاسخگویی به چرایی تداوم ناتو پس از یازده سپتامبر. واقع‌گرایی تدافعی به‌عنوان پیشرفتی در برنامه پژوهشی واقع‌گرایی برای پاسخ به این پرسش انتخاب شده است.

### تداوم موجودیت ناتو از چشم‌انداز واقع‌گرایی تدافعی

تحلیل تداوم موجودیت ناتو پس از یازده سپتامبر نیازمند تقسیم تحولات ناتو به دو برهه پیش و پس از این رویداد و انطباق آن بر نظریه واقع‌گرایی تدافعی است، چراکه با وقوع رویدادهای تروریستی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ اتحادیه ناتو به‌طور جدی عزم خود را جهت مقابله با تهدیدات

نویین نشان می‌دهد. در این خصوص این نقطه نظر والتس که بعد از فروپاشی نظام دوقطبی و تحول ساختاری آن، عدم قطعیت امنیتی<sup>۱</sup> افزایش یافته است (Waltz, 2000)، اهمیت پیدا می‌کند. پیش از وقوع وقایع بالکان که حضور ناتو در جریان بحران‌های به‌جای مانده از یوگوسلاوی سابق را در پی داشت، اتحادیه ناتو مقدمات اجرای کارکردها و نقش‌های نویین، و همچنین انجام مأموریت‌ها و عملیات محتمل را فراهم کرده بود. در این ارتباط در اعلامیه نهایی اجلاس سران در لندن (۱۹۹۰) به مواردی چون: ورود «اروپا به دوره‌های نویین و نویدبخش پس از رهایی کشورهای اروپای مرکزی و شرقی»، تلقی ناتو به‌عنوان «موفق‌ترین اتحادیه دفاعی در طول تاریخ»، دربرگرفتن «دشمنان سابق»، تأکید بر «ابعاد غیرنظامی امنیت و ثبات در کنار بعد نظامی و توسعه مؤلفه‌های سیاسی اتحادیه»، پیوند «امنیت هر کشور به همسایگانش در اروپای نویین» اشاره شد (Monavari, 2009: 79).

در اجلاس بعدی سران در رم (۱۹۹۱) نیز بر «نقش مداوم اتحادیه به‌عنوان منبع ثبات و ضامن امنیت»، «معماری نویین امنیتی»، «همکاری‌های منطقه‌ای»، «مفهوم راهبردی نویین»، «گفت‌وشنود»، «همکاری»، «دفاع دسته‌جمعی»، «بعد نظامی اتحادیه»، «مفهوم موسع امنیت»، «ترتیبات دسته جمعی»، «توسعه موازی پیوندهای فراآتلانتیکی»، «تشویق فرایندهای دموکراتیک»، «اصلاحات سیاسی و اقتصادی»، «تقویت و توسعه کیفی مناسبات با اروپای مرکزی و شرقی»، «توسعه مبانی نهادی جهت رایزنی و همکاری»، «بافت جهانی امنیت اتحادیه»، «مشخص نمودن چالش‌های گسترده‌تر از طریق رایزنی و همکاری با دیگر کشورها»، «دفاع از قلمرو سرزمینی و حفاظت از ارزش‌های مشترک و پیشبرد آنها»، «ایجاد فرصت‌هایی جهت مساهمت گسترده اتحادیه در جهت ایجاد عصر نویین مبتنی بر اطمینان، ثبات و صلح» تأکید شد (Monavari, 2009: 79-80). نکته مهم آنکه در این بیانیه این اجلاس، بی‌ثباتی، مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، رقابت‌های قومی و منازعات سرزمینی در اروپای مرکزی و شرقی، مخاطرات امنیتی کل اروپا محسوب شدند (Aazami, 2002: 758).

همچنین در اجلاس سران در مادرید (۱۹۹۷) به مواردی چون مواردی چون: «اهمیت



سازوکارهای نهادی مشارکت در قالب ناتو، «همکاری با دیگر سازمان‌ها و ترتیبات اروپایی در جهت شکل‌گیری معماری نوین امنیتی در اروپا»، «ترتیبات مربوط به خلع سلاح و کنترل تسلیحات»، و «تحقق یک نظم عادلانه و صلح‌آمیز در سراسر اروپا بر مبنای حقوق بشر، آزادی و دموکراسی» اشاره شد. در عین حال، مهمترین بخش قابل توجه در اعلامیه این اجلاس، تأکید دوباره اعضا بر «اهمیت ترتیبات اتحادیه جهت رایزنی درخصوص تهدیداتی که از ماهیتی گسترده‌تر برخوردار هستند»، است. در این ارتباط چنین عنوان شد «این تهدیدات که به تجارت غیرقانونی تسلیحات و اقدامات تروریستی پیوند خورده‌اند، بر منافع امنیتی اتحادیه تأثیر می‌گذارند» (Monavari, 2002: 79-80).

با چنین ملاحظاتی بود که اتحادیه ناتو در جهت پیریزی ساختمان امنیتی اروپای نوین جنگ‌ها و منازعات قومی در بالکان را در سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰ به مثابه تهدیدی علیه موجودیت خود درک کرده و وارد عمل شد. اما در جریان اجلاس سران ناتو در واشنگتن (۱۹۹۹) و اندکی پس از فرونشستن بحران کوزوو، اتحادیه طرحی منظم و منسجم را جهت مقابله با تهدیدات ادراکی و بالقوه نوین ارائه کرد. در اعلامیه این اجلاس به مواردی چون: «دفاع دسته‌جمعی به‌عنوان هدف اصلی اتحادیه»، «التزام نسبت به پیشبرد صلح، ثبات و آزادی»، «مشخص کردن مخاطرات جاری و آتی نسبت به امنیت اعضا»، «مشارکت فرآتلاتیکی»، «حفظ همبستگی سیاسی و نیروهای نظامی لازم جهت حراست از اعضا و مواجهه با چالش‌های امنیتی در قرن نوین»، و «غیرقابل جدا بودن سرنوشت دو منطقه آمریکای شمالی و اروپا از یکدیگر» اشاره شد (Monavari, 2009: 79-81).

طرح منظم و منسجم اتحادیه در این اجلاس، «راهکار راهبردی نوین» بود که برای بار نخست در اجلاس سران در لندن مطرح شده بود. در این سند به مواردی چون: «محیط راهبردی نوین»، «چالش‌ها و مخاطرات امنیتی»، «اهداف اتحادیه»، «ماهیت اتحادیه»، «وظایف بنیادین اتحادیه»، «حراست از صلح در اروپای نوین»، «گفت‌و شنود»، «همکاری»، «دفاع دسته‌جمعی»، «مدیریت بحران و پیشگیری از تعارض»، «اصول راهبرد اتحادیه»، و «وضعیت نیروهای نوین اتحادیه» پرداخته شد.

مهمترین مبحث این سند، برشمردن چالش‌ها و مخاطرات امنیتی است. سند مذکور «مخاطرات نظامی و غیرنظامی که منجر به بی‌ثباتی حول حوزه اروپا-آتلانتیک و وقوع بحران‌های منطقه‌ای و تسری این بحران‌ها به درون اتحادیه می‌شوند را مواردی چون مشکلات جدی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، رقابت‌های قومی و مذهبی، اختلافات سرزمینی، تلاش‌های نامناسب و یا شکست‌خورده جهت اصلاحات، نقض حقوق بشر، و تجزیه کشورها» می‌داند (Monavari, 2000: 81-82).

حملات تروریستی یازده سپتامبر به‌طور کلی به فعالیت‌های ناتو شدت بخشید و باعث تمرکز اتحادیه به تهدیدات برآمده از تروریسم شد. توضیح آنکه حملات مذکور توسط یک شبکه تروریستی چندملیتی گسترده که با منابع مالی هنگفت سازمان‌یافته بود، طرح‌ریزی شده و به اجرا درآمدند. از دیگر سو هدف این حملات قدرتمندترین کشور جهان، به‌لحاظ نظامی و مالی، بود. میزان قربانیان غیرنظامی حملات مزبور نیز بالاترین میزان قربانیان غیرنظامی متعاقب یک اقدام تروریستی را به‌خود اختصاص داد. در مجموع حملات یازده سپتامبر ابعاد نوینی از تروریسم بین‌المللی را به‌تصویر کشید (Mahmoudi, 2003/04: 348). حوادث یازدهم سپتامبر نشان داد که تروریسم بین‌المللی توانا تر از آنچه کارشناسان گمان می‌کردند، بوده است (Walt, 2001/02: 66).

پس از حملات تروریستی یازده سپتامبر ۲۰۰۱، شورای امنیت سازمان ملل متحد به اتفاق آراء، قطعنامه ۱۳۶۸ را در ۱۲ سپتامبر تصویب کرد و بدین‌وسیله حملات مذکور را شدیداً محکوم کرد. شورای امنیت در این قطعنامه به حق ذاتی دفاع از خود، ماده (۵۱) منشور ملل متحد، استناد کرد و اقدامات تلافی‌جویانه دولت‌های عضو را در برابر اقدامات تروریستی تصدیق کرد (Murthy, 2003: 13-4). این حق توسط بسیاری از کشورها و سازمان‌ها و سازمان ناتو مورد تأیید قرار گرفت (Ulfstein, 2003: 163). بدین ترتیب سازمان ناتو نیز همچون سازمان ملل متحد حمله مسلحانه یازده سپتامبر به آمریکا را مستلزم توسل به حق فردی یا جمعی دفاع از خود دانست (Paust, 2002: 535). درواقع ناتو برای نخستین بار در طول تاریخ تکوین خود بیست و چهار ساعت پس از وقوع این رویداد به ماده (۵) معاهده آتلانتیک شمالی استناد کرد (Nevers, 2007: 37). براین اساس، ماده (۵) «پیمان آتلانتیک شمالی» که منطبق بر ماده (۵۱) منشور ملل متحد است به‌مثابه قلب اتحادیه قلمداد می‌شود. ماده مذکور چنین اشعار می‌دهد:

حمله مسلحانه علیه یک یا بیش از یکی از طرف‌ها در اروپا یا آمریکای شمالی باید به‌عنوان حمله مسلحانه علیه همه آنها در نظر گرفته شود... و در صورت وقوع چنین حمله‌ای هر یک از طرف‌ها در اجرای حق دفاع از خود فردی یا جمعی که ماده (۵۱) منشور ملل متحد آن را به رسمیت شناخته است، طرف یا طرف‌های مورد حمله قرار گرفته را به صورت فردی یا به اتفاق دیگر طرف‌ها، بیدرنگ مساعدت خواهند نمود. چنین اقدام بایسته‌ای متضمن بهره‌گیری از نیروی نظامی جهت اعاده و حفظ امنیت حوزه آتلانتیک شمالی است (NATO, 1949[2007]).

بدین ترتیب جامعه بین‌المللی حق ایالات متحده را در دفاع از خود پس از رویداد یازده سپتامبر ۲۰۰۱ پذیرفت و ناتو با استناد به ماده (۵) اساسنامه معاهده آتلانتیک شمالی حمله مستقیم نظامی به افغانستان را در حمایت از ایالات متحده تصدیق کرد (Tarzi, 2005: 31). اگر بپذیریم که مهمترین رویداد امنیتی پس از جنگ سرد، رویداد تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی بوده، این دگردیسی عصری<sup>۱</sup> با توجه به عملکرد ناتو تنها از منظر نظریه واقع‌گرایی تدافعی والت قابل تبیین است. استناد اتحادیه برای اولین بار به ماده (۵) اساسنامه «معاهده واشنگتن» که متضمن اصل دفاع دسته‌جمعی است مبین آن است که اقدامات ایالات متحده و متحدینش در چارچوب اتحادیه ناتو بر اساس ادراک تهدید تروریسم تنها با توجه به رویکرد واقع‌گرایی تدافعی توجیه‌پذیر است. ناتو در جریان تمام اجلاس‌های سران پس از رویدادهای تروریستی سپتامبر ۲۰۰۱ موضع خود را نسبت به تروریسم مشخص کرد. بدین‌قرار رویکرد ناتو نسبت به تروریسم در اجلاس‌های سران در پراگ (۲۰۰۲)، استانبول (۲۰۰۴)، ریگا (۲۰۰۶)، بخارست (۲۰۰۸) و استراسبورگ (۲۰۰۹) عنوان شد. در بیانیه‌های اجلاس‌های مورد نظر عموماً ضمن «رد و محکومیت تروریسم در همه اشکال و مظاهر آن، بر عزم اتحادیه به منظور مبارزه با تروریسم» اشاره شد. همچنین متحدین عزم خود را مبنی بر «حراست از جمعیت، سرزمین و نیروهای خود در مقابل هر حمله تروریستی، به‌ویژه حملاتی که از خارج از اتحادیه هدایت و اجرا شده باشند»، بازتاب دادند. آنها «ضرورت مطابقت اقدامات فردی یا جمعی خود با اصول حقوق بین‌الملل و مندرجات مربوطه در منشور

ملل متحد» مورد تأکید قرار دادند (Monavari, 2009: 131). متحدین در اجلاس‌های مذکور با عطف توجه به «تقویت ظرفیت‌های فردی و جمعی جهت مبارزه با تروریسم و سازوار نمودن توانمندی‌های اتحادیه با تهدیدات تروریستی، همکاری و مشارکت با شرکای خود در شورای مشارکت اروپا-آتلانتیک، طرح مشارکت برای صلح، گفت و شنود مدیترانه‌ای و سایر سازوکارهای مشارکت جویانه، و همچنین همکاری و مشارکت با دیگر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی را به‌منظور مبارزه با چالش تروریسم» مدنظر قرار دادند. از سوی دیگر اعضای ناتو بر «نقش اتحادیه به‌عنوان مجمعی اساسی جهت رایزنی فراآتلانتیکی در خصوص چالش‌های امنیتی سده بیست و یکم، از جمله تروریسم»، صخه گذاشتند (Ibid, 2009: 131-132). بدین ترتیب، پس از رویداد یازدهم سپتامبر متحدین ایجاد اتحادیه‌ای نوین که قابلیت گسترش حوزه عملیات خود به فراتر از منطقه اروپا-آتلانتیک و مبارزه با تهدیدات نوین نظیر تروریسم و اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی را داشته باشد، مد نظر قرار دادند (Morelli & Gallis, 2008).

در کنار موارد فوق باید به ابتکارات، طرح‌ها، و سازوکارهایی که ناتو جهت مبارزه با تروریسم شکل نیز اشاره شود. با درک تروریسم به‌عنوان تهدیدی جدی برای هم‌پیمانان و کل جامعه بین‌المللی ناتو در حوزه طرح‌ها و ابتکارات، تعهد توانمندی‌های پراگ<sup>۱</sup>، راهکار نظامی جهت دفاع در مقابل تروریسم<sup>۲</sup>، و ابتکار دفاع در مقابل تروریسم<sup>۳</sup>؛ در حوزه نیروها تأسیس نیروی واکنش ناتو<sup>۴</sup> و سپاه سریع‌الاستقرار<sup>۵</sup>؛ و در حوزه مشارکت و همکاری طرح اقدام عملی به مشارکت علیه تروریسم<sup>۶</sup> و ابتکار همکاری استانبول<sup>۷</sup> را مطرح کرد.

واضح است که ناتو استمرار فعالیت‌هایش را پس از یازده سپتامبر بر اساس برداشت از تهدیدات نوین توجیه کرده‌است. از آنجایی که هیچ‌گونه دشمن مشترک سرزمینی مانند اتحاد جماهیر شوروی

- 1- Prague Capabilities Commitment(PCC)
- 2- NATO's Military Concept for Defence against Terrorism
- 3- NATO's Defence Against Terrorism Initiative
- 4- NATO Response Force(NRF)
- 5- Rapid Deployable Corps(RDS)
- 6- Partnership Action Plan against Terrorism(PAP-T)
- 7- Istanbul Cooperation Initiative (ICI)

و پیمان ورشو در دوران جنگ سرد وجود ندارد، ناتو می‌بایست تهدید نوینی را برای خود تعریف کند. بر اساس دیدگاه واقع‌گرایان تدافعی و به‌طور خاص استفن والت موازنه همواره در مقابل نیروی تهدیدکننده انجام می‌شود. ناتو پس از یازده سپتامبر تروریسم را تهدید مشترک خود تعریف کرده و موجودیت خود را بر مبنای مقابله با این تهدید توجیه کرده است. تلقی از تهدید تروریسم به‌عنوان اصلی‌ترین تهدیدکننده صلح بین‌المللی سبب افزایش همکاری میان دولت‌های عضو ناتو شده است. واقع‌گرایی تدافعی تشکیل و تداوم اتحادها را ناشی از تصور از وجود یک تهدید مشترک در میان دولتهای عضو اتحاد می‌داند. از آنجا که پس از یازده سپتامبر تروریسم چنین جایگاهی را در میان کشورهای عضو ناتو به دست آورده است، موجودیت ناتو بر اساس مقابله با این تهدید تداوم داشته است. واقع‌گرایی تدافعی با پیشبرد برنامه پژوهشی واقع‌گرایی و اضافه کردن مفهوم موازنه تهدید سبب تداوم قدرت تبیینی این نظریه در سیاست بین‌الملل شده است.

بخش قابل توجهی از توان تبیینی واقع‌گرایی صرف تبیین چرایی شکل‌گیری و تداوم اتحادها شده است (Walt, 1987). از منظر واقع‌گرایان دولتها نه به‌دلیل وجود منافع مشترک بلکه به‌دلیل وجود یا تصور از یک تهدید مشترک است که دست به تشکیل ائتلاف و اتحاد می‌زنند. از این منظر وجود تهدید مشترک شرط ضروری تشکیل اتحادها است. تداوم اتحادها نیز وابسته به تداوم تهدیدات است. به‌همین دلیل برخی از واقع‌گرایان و به‌طور خاص کنت والتز پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی روزهای ناتو را پایان یافته می‌دانستند (Waltz, 1991). تداوم ناتو پس از جنگ سرد چنین دیدگاه‌هایی را ابطال کرد. پرسش مهم این بود که چه عاملی سبب تداوم ناتو پس از بین رفتن دشمن مشترک شده است؟ واقع‌گرایی تدافعی با تعریف تهدید به‌عنوان مهمترین عامل در برقراری موازنه به‌خوبی توانسته است موجودیت ناتو را تبیین کند. ناتو در مقابل تهدید تروریسم تداوم داشته است.

### تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری

تحلیل تداوم موجودیت ناتو پس از جنگ سرد نیازمند بازاندیشی دوباره است. علی‌رغم دیدگاه‌های بسیاری از متخصصین روابط بین‌الملل، برنامه پژوهشی واقع‌گرایی همچنان می‌تواند صرف‌نظر از کاستی‌های تبیینی نواقع‌گرایی والتسی، منطق موجودیت ناتو را در دوره زمانی پس

از جنگ سرد توضیح دهد. در این ارتباط واقع‌گرایی نوکلاسیک و گونه‌ واقع‌گرایی تدافعی آن بستر مناسب را در این خصوص فراهم می‌کند.

اتحادیه ناتو در وهله نخست و پیش از هرچیز یک نهاد امنیتی است. بر این اساس چنین نهادی متشکل از قواعد، هنجارها، و رویه‌هایی است اعضای تشکیل‌دهنده با توجه به فلسفه وجودی آن در جنگ سرد مد نظر داشتند. تهدید جدی و آنی متوجه این نهاد صرفاً از اتحاد شوروی سابق و اتحاد متقابل ناتو، ورشو، سرچشمه می‌گرفت. از این نظر هنجارهای ناتو حول دموکراسی، آزادی‌های فردی، و حکومت قانون تمرکز یافتند. اما با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد به تدریج درک ناتو از تهدیدات تغییر یافت. رویدادهای پس از جنگ سرد به تدریج تصور کارگزاران نهاد امنیتی ناتو را نسبت به تهدیدات بالقوه امنیتی برای کنشگران مذکور و ادراک آنها نسبت به این تهدیدات دگرگون ساخت. اینجاست که واقع‌گرایی تدافعی با عنصر ادراک وارد صحنه می‌شود. در واقع نهاد امنیتی ناتو با توجه به ادراکات کنشگران سازنده آنها نسبت به تهدیدات آتی و بالقوه، الگوهای همکاری و تعارض را شکل داده، و تداوم می‌بخشد. در توضیح مطالب فوق لازم به ذکر است که اتحادیه ناتو از زمان تأسیس در ۱۹۴۹ به بعد سه دوره تاریخی را پشت سر گذاشته است. دوره اول تا پایان جنگ سرد، دوره دوم با مداخله در بالکان، و دوره سوم با رویدادهای یازده سپتامبر آغاز می‌شود. در این میان رویداد یازده سپتامبر نقطه عطفی در تحولات تاریخی ناتو قلمداد می‌شود (Orfi, 2011: 79). بر این مبنا حملات تروریستی یازده سپتامبر به مثابه تلنگری به ناتو بود تا اقدامات مقتضی را با هدف مقابله با تهدیدات نوین متوجه حوزه اروپا-آتلانتیک اتخاذ کند (Bebler, 2004/05: 166-8). این اقدامات که در حوزه‌های عنوان شده مورد بررسی قرار گرفت مبین ضرورت تطابق و سازگاری ناتو با شرایط امنیتی پس از رویداد یازده سپتامبر بود (Coulombis, 2004: 18).

از سوی دیگر استناد اتحادیه به ماده (۵) معاهده واشنگتن برای اولین بار از زمان شکل‌گیری آن در سال ۱۹۴۹، پس از رویداد یازده سپتامبر که مجوز حمله متحدین ایالات متحده به افغانستان را نیز در بر داشت، ادراک تهدید نوین اتحادیه را نشان داد. از فردای رویداد یازده سپتامبر، ناتو در تمامی اجلاس‌های خود در سطوح مختلف به صورتی آشکار تهدیدات برآمده از جانب

تروریسم را مورد تصدیق قرار داد.

اتحادیه ناتو در اجلاس‌های خود متعاقب یازده سپتامبر، ابتکاراتی ویژه را جهت مقابله با تروریسم شکل داد. ابتکارات مورد نظر بر مبنای مبارزه با تروریسم بیش از پیش به توسعه نهادی و در نتیجه تداوم موجودیت اتحادیه منجر شدند.

بدین ترتیب با توجه به مطالب فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که اصلاحات صورت پذیرفته در برنامه پژوهشی واقع‌گرایی و ظهور واقع‌گرایی نوکلاسیک و گونه واقع‌گرایی تدافعی در قالب آن، می‌تواند به بهترین شکل نه تنها کاستی‌های تبیینی نواقع‌گرایی والتسی را اصلاح کند، بلکه قادر است تداوم موجودیت ناتو را در دوره تاریخی اخیر آن پس از جنگ سرد - پس از یازده سپتامبر - توضیح دهد. بر اساس واقع‌گرایی نوکلاسیک والتی، وقوع رویداد تروریستی یازده سپتامبر و استناد اتحادیه به ماده (۵) معاهده واشنگتن نشان داد که درک ناتو و اعضای آن از تهدیدات علیه خود کاملاً متحول شده است. تهدیدات تروریستی که همچون تهدیدات سنتی عصر جنگ سرد منشأ مشخصی ندارند باعث شد که اتحادیه بر مبنای درک خود از تهدیدات بالقوه به توسعه نهادی خود بپردازد. البته این توسعه جنبه تهاجمی نداشته، و استفاده از آنها مشروط به شرایط مقتضی و بالقوه مخاطره‌آمیز خواهد بود.

### قدردانی

نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از معاونت پژوهشی دانشگاه خوارزمی به خاطر فراهم آوردن شرایط انجام پژوهش حاضر قدردانی نمایند.

## References

1. Al-Monitor (June 16, 2016), why syria kurds are cooperating whit Russia, al-monitor, Retrieved 8 December 2016 from <http://www.al-monitor.com/pulse/originals/2016/06/syria-kurds-accusation-cooperation-regime-russia.html>.
2. Agaei, Seyed.Davood (2005), Security Council Roles and Standing in new World Order, Tehran, Nasle Nikan [in Persian].
3. AAzami, Nabyollah (2002), NATO, The Collective Security System and Its Developments After the Cold War, Foreinn Afair The season, 16(3), [in Persian].
4. Asgarkhani, Aboomohamad (2004), International Regims Tehran, Cultural Institute of International Studies and Research of Tehran's Contemporary Abrar[in Persian].
5. Monavari, Seyed Ali (2005), Anglo-Saxon Axis and Post-Cold War International Crisis Management within the framework of the Balance of Thought Mechanism, in Ali Fallhi (Ed), Europe Book (5), U.S. British Relations, Cultural Institute of International Studies and Research of Tehran's Contemporary Abrar, Tehran, [in Persian].
6. Monavari, Seyed Ali (2009), North Atlantic Treaty Organization (NATO), Combating Terrorism and Operation in Afghanistan, Tehran, Ofogh Abdisheh [in Persian].
7. Abratov, Alex. (2000) "The Transformation of Russia Military Doctrine: Lessons Learned form Kosovo and Chechnya" Marshall Center Paper No 2. Garmisch-Partentkirchen: George C. Marchall European Center for Security Studies. Available at: <[http://www.marshallcenter.org/side-graphic/lang-en/page-pubs-index-1/static/xdocs/coll/stadic/mcpapers/mc-papers\\_2-en.pdf](http://www.marshallcenter.org/side-graphic/lang-en/page-pubs-index-1/static/xdocs/coll/stadic/mcpapers/mc-papers_2-en.pdf)> (Last Access: 25/10/2008).
8. Adler, Emanul (2008), "The Spread of Security Commuties: Communities of Practice, Self-Restraint, and NATO's Post-Cold War Transformation" European Journal of International Relations 14(2): 195-230.
9. Barkin, Samuel (2009), "Realism, Prediction, and Foreign Policy". Foreign Policy Analysis 5: 233-46.
10. Bebler, Anton (2004/05), "NATO and Transnational Terrorism" Perceptions 9(30): 152-75.
11. Bjola, Corneliu (2002), "NATO Enlargement Between Promises and Reality: Cooperation and Stability in Central and Eastern Europe" Southest Eroupean Politics 3(2-3): 127-53.
12. Coulombis, Theodors (2004) "Toward a Global Geopolitical and Geoeconimic Concept of Powers?" in Shireen Hunter Strategic developments in Eurasia after 11 September. London: Frank CASS: 17-27.
13. Daalder, Ivo. & Goldgeier, James (2006), "Global NATO" Foreign Affairs 85(5): 105-13.
14. Dale, Helle (2006), "NATO in Afghanistan: A Test Case for Future Missions" Backgrounder No 1985. Available at: <[http://www.heritage.org/research/Europe/upload/bg\\_1985.pdf](http://www.heritage.org/research/Europe/upload/bg_1985.pdf)> (Last Access: 27/10/2008).
15. Donnelly, Jack (2005), "Realism". In Scott Burchill et al. Theories of International



- Relations. Third Edition. New York: Palgrave Macmillan, 29-54.
- 16.Drew, Nelson (1995), NATO from Berlin to Bosnia: Transatlantic Security in Transition. Washington D.C. : National Defence University.
- 17.Eide, Barth Espen (2001) "Peacekeeping: Past and Present" NATO Review 42(2). Available at: <<http://www.nato.int/docu/review/2001/0102-01.htm>> (Last Access: 26/10/2008).
- 18.Ellis, Brent (2004), "If It's not Terrorism, It's not Relevant: Evaluating NATO's Potential to Contribute to the Campaign against Terrorism" Journal of Military and Strategic Studies 7(1): 1-16.
- 19.Elman, Colin (2007), "Realism". In Martin Griffiths, ed. International Relations Theory for the Twenty-First Century: An Introduction. London: Routledge, 11-20.
- 20.Figa, Talamenca. (1996), "The Role of NATO in the Peace Agreement for Bosnia and Herzegovina" European Journal of International Law 7(2): 164-75.
- 21.Flockhart, Trine (2014), Changing Partnership In Changing World, in DIIS Report 2014, Cooperative Security: NATO Partnership Policy in Changing World, Copenhagen.
- 22.Hemmer, Cristopher. & Katzenstein, Peter (2002), "Why Is There No NATO in Asia?: Collective Identity, Regionalism and Origins of Multilateralism" International Organization 56(3): 575-607.
- 23.Jackson, Patrick Thaddeus (2003) "Defending the West: Occidentalism and the Formation of NATO" The Journal of Political Philosophy 11(3): 223-52.
- 24.Jervis, Robert (1998), "Realism in the Study of World Politics". International Organization 52(4): 271-91.
- 25.Khan, Amina (2007), "NATO in Afghanistan: Post Riga" Strategic Studies 27(1): 59-80.
- 26.Krause, Keith and Micheal Williams (1996), "Broadening Agenda of Security Studies: Politics and Methods". Mershon International Studies Review 40(2): 229-54.
- 27.Lake, David (2001), "Beyond Anarchy: The Importance of Security Institutions" International Security 26(1): 129-60.
- 28.Lebow, Richard (2010), "Classical Realism". In Tim Dunne, Milja Kurki, and Steve Smith, eds. International Relations Theories: Discipline and Diversity 2nd edition. Oxford: Oxford University Press, 58-76.
- 29.Leurdijk, Dick (1996), "Before and After Dayton: The UN and NATO in the Former Yugoslavia" Third world Quarterly 18(3): 457-70.
- 30.Mahmoudi, Said. (2003/04) "International Use of Force: Quo Vadis?" Juridisk Tidsskrift 2: 341-58.
- 31.Mastanduno, Micheal (1997), "Preserving the Unipolar Moment: Realist Theories and U.S. Grand Strategy after the Cold War". International Security 21(4): 49-88.
- 32.Mearsheimer, John (2010), "Structural Realism". in Tim Dunne, Milja Kurki, and Steve Smith, eds. International Relations Theories: Discipline and Diversity 2nd edition. Oxford: Oxford University Press, 76-94.

33. Morelli, Vincent. And Paul Gallis (2008), "NATO in Afghanistan: A Test of the Transatlantic Alliance" CRS Report for Congress. Order Code: RL33627. Available at: <<http://www.au.af.mil/au/awc/awcgate/crs/rl33627.pdf>> (Last Access: 29/12/2008).
34. Morgenthau, Hans (1993), Politics among Nations: The Struggle for Power and Peace. Revised by K.W. Thompson. New York: McGraw-Hill.
35. Murthy, Sudha (2003) "US and the Third World at the UN: An Ambivalent Relationship" International Studies 40(1): 1-21.
36. NATO (1949[2007]), "North Atlantic Treaty Organization(NATO)" NATO Basic Texts. Available at: <<http://www.nato.int/docu/basic/txt/treaty.htm>> (Last Access: 21/10/2008).
37. NATO (2004), "NATO in the 21st Century". Brussels: NATO Public Diplomacy Division. Available at: <[http://www.nato.int/docu/21-cent/21/st\\_eng.pdf](http://www.nato.int/docu/21-cent/21/st_eng.pdf)> (Last Access: 15/10/2008).
38. NATO (2005), "NATO in the Balkans" Briefing. Brussels: NATO Public Diplomacy Division Available at: <<http://www.nato.int/docu/briefing/balkns/balkans-e.pdf>> (Last Access: 15/10/2008).
39. NATO (2008), "Response to Terrorism" Briefing. Brussels: NATO: Public Diplomacy Division. Available at: <[http://www.nato.int/eb/bookshop/briefing/response\\_to\\_terrorism/response\\_to\\_terrorism2008-e.pdf](http://www.nato.int/eb/bookshop/briefing/response_to_terrorism/response_to_terrorism2008-e.pdf)> (Last Access: 15/10/2008).
40. Nevers, Renee (2007), "NATO's International Security Role in the Terrorist Era" International Security 31(4): 34-66.
41. Orfi, Jamel (2011), NATO and the Middle East: The Geopolitical Context post-9/11. London: Routledge.
42. Paust, Jordan. J (2002), "Use of Force against Terrorism in Afghanistan, Iraq and Beyond". Cornell International Law Journal 35(3): 533-57.
43. Ramond, Dace and Lisa Carlson (2004) "Traditional Decision Analysis and the Polyheuristic Theory of Foreign Policy Decision Making". Journal of Conflict Resolution 48(1): 38-55.
44. Schweller, Randall (1994), "Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist Back In". International Security 19(1): 72-107.
45. Shimizu, Hirofumi and Todd Sandler (2003), "NATO Peacekeeping and Burden Sharing: 1994-2000" Public Finance Review 31(2): 123-43.
46. Sloan, Stanley (1995), "U.S. Perspectives on NATO's Future" International Affairs 71(2): 217-31.
47. Smith, John (2006), "NATO Battles the Taliban and Tests Its Future in Afghanistan" China and Eurasia forum Quarterly 4(4): 25-30.
48. Taliaferro, Jeffrey (2000/01), "Security Seeking under Anarchy, Defensive Realism Revisited" International Security 25(3): 128-61.
49. Tarzi, Mahmud (2005), "Corrective Diplomacy and an Irrational Regime: Understanding the American Confrontation with the Taliban" International Studies

- 42(1): 21-41.
50. Tchantouridze, Lasha (2007), "Systemic Elements in Poliheuristic Theory of Foreign Policy Decision-making". A Paper Presented to the 2007 CPSA Congress. May 30- June 1.
51. Ulfstein, Geir. (2003) "Terrorism and the Use of Force" *Security Dialogue* 34(2): 153-67.
52. Ullman, Harlan (2007), "NATO :Going, Going... But not Yet Gone" *The National Interest* 88: 52-6.
53. Vasques, John (1997), "The Realist Paradigm and Degenerative versus Progressive Research Programs: An Appraisal of Neotraditional R. on Waltz Blancing Proposition". *The American Political Science Review* 91(4): 899-912.
54. Walker, Joshua (2006), "NATO's Litmus Test: Prioritizing Atghanistan" *Military and Strategic Studies* 9(1): 1-19.
55. Wallander, Celeste (2000), "Institutional Assets and Adaptability: NATO after the Cold War" *International Organization* 54(5): 705-35.
56. Walt, Stephen (1997), "The Progressive Power of Realism". *The American Political Science Review*. 19(4): 931-5.
57. Walt, Stephen (2001/02), "Beyond Bin Laden: Reshaping U.S. Foreign Policy" *International Security* 26(3): 56-78.
58. Waltz, Keneth (2000), "Structural Realism after the Cold War". *International Security* 25(1): 5-41.
59. Waltz, Keneth (1979), *Theory of International Politics*. Reading: Addison-Wesley Press.
60. Waltz, Keneth (1959), *Man, the State, and War*. New York: Columbia University Press.
61. Westerman, I. D (2008), "Provincial Reconstruction in Afghanistan: An Exmination of the Problems of Integrating the Military, Political and Development Dimensions with Reference to the US Experience in Vietnam" *Small Wars Journal Exclusive*. Available at: <<http://www.smallwarsjournal.com/mag/docs-temp/104-westerman.pdf>> (Last Access: 29/10/2008).
62. Yost, David (2001), "NATO's Contributions to Conflict Management". In Chester A. Crocker; Fen Osler Hampson and Pamela R. A. eds. *Turbulent Peace: Challenges of Managing International Conflict*. Washington D.C.: United States Institute of Peace Press, 585-60.